

# بررسی تطبیقی

## دو کتاب

### «طبایع الاستبداد»

### و «تنبیه الامه»

امجد (هدار)

مجریان و مدیران خوبی برای پیاده کردن اندیشه‌های دیگران باشند. معمولاً رهبران یک حرکت در زمان حیات خود و زمان شکل‌دهی حرکت، مانع از ایجاد تحریف و انحراف در مسیر حرکت می‌شوند؛ مگر این‌که مانند یاسر عرفات تغییر ایده داده باشند. اما در مراحل بعدی انقلاب - که یا آنان، در قید حیات نیستند و یا شور و شوق اولیه حرکت تا حد زیادی فرونشسته، و کسانی که چندان به اصل حرکت ایمان نداشته‌اند نیز به نحوی در جهت‌دهی حرکت نفوذ یافته‌اند - احتمال انحراف حرکت، بیشتر می‌شود. تحریف و انحراف در تاریخ یک حرکت اجتماعی، در سطوح مختلفی می‌تواند رخ دهد:

۱. جهت واقعی حرکت کتمان شود؛ و سطح حرکت تنزل یابد؛ و آرمان‌هایی غیر از آرمان‌های واقعی حرکت به عنوان غایت آن معرفی شود؛ مثلاً آرمان ایجاد عدالت‌خانه که از مهم‌ترین درخواست‌های علما در جریان مهاجرت صغریا در نهضت مشروطه بود، از فهرست درخواست‌های علما حذف شود و فقط به ذکر برخی درخواست‌های میانی و جزئی

#### مقدمه

در غالب حرکت‌های اجتماعی - خصوصاً حرکت‌هایی که از جنس شورش، کودتا، انقلاب و یک نهضت فراگیر هستند - عده قلیلی رهبری حرکت را بر عهده می‌گیرند. رهبران یک حرکت اجتماعی، ممکن است خود صاحب رأی و فکر بدیع باشند و یا بی‌آنکه صاحب رأی و فکر خلاق باشند،

این‌که جریان‌های اجتماعی برخاسته از متن دین، جریان‌های وابسته، تحجرگرا، مرتجع و عامل عقب‌ماندگی جامعه و جریان‌های اجتماعی متناسب به یکی از دولت‌های قدرت‌مند؛ جریان‌های مترقی، متعالی و عامل پیشرفت جامعه معرفی شود.

از بد اتفاق، همه این‌گونه تحریفات در تاریخ نهضت مشروطه رخ داده است. اما آنچه که این نوشته در صدد تبیین آن است، بررسی این نکته است که آیا تنبیه‌الامه به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع فکری نهضت مشروطه و دیدگاه یکی از بزرگ‌ترین رهبران نهضت مشروطه - که پس از گذشت قریب به یک قرن هنوز زنده و پویاست -، برخاسته از اندیشه‌ای دینی و خودی است؟ تا در این صورت نهضت مشروطه نیز یک نهضت اصیل دینی و مردمی قلمداد شود؛ و یا این‌که متأثر از اندیشه‌های خارج از حوزه دین، مثل اندیشه‌های نویسندگان قرن هجده فرانسه است؟ تا در این صورت، یک نهضت

آنان اشاره شود<sup>۱</sup>.

۲. عوامل و محرک‌های ابتدایی در شروع حرکت تحریف‌شده؛ مثلاً ظلم و خیانت دستگاه حاکم در ایجاد انگیزه برای شروع حرکت نادیده‌گرفته‌شده و در عوض، کل حرکت مسبب از یک ناراحتی و دعوی شخصی برخی رهبران نهضت با یکی از مسئولان دستگاه حاکم معرفی شود.

۳. بی‌آن‌که محتوای حرکت تحریف‌شده، رهبران ساختگی به جای رهبران واقعی حرکت معرفی شوند. مثل حذف علما و نادیده گرفتن نقش آنان در بیداری و حرکت مردم در جریان نهضت مشروطه و معرفی کردن روشن‌فکران غرب‌زده به عنوان رهبران نهضت؛ و یا تحریف در انتساب اندیشه رهبران نهضت مشروطه به اندیشه نویسندگان اروپایی. مثل انتساب دروغین تنبیه‌الامه به اندیشه‌های نویسندگان فرانسوی و یا انتساب رهبران نهضت مشروطه مشروعه به استبداد شوروی.

۴. مجاری خطوط خدمت و خیانت، و موازنه منفی و مثبت تعویض شود. مثل

۱. آدیت، فریدون، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ص ۱۵۵-۱۶۱.

«عبدالحسین میرزا» به فارسی ترجمه شد. فضای قلمی کتاب تقریباً در سراسر آن تند است و این امر می‌تواند معلول دو چیز باشد:

۱. عنوان و هدف کتاب، مقتضی قلمی است که جدای از مُستدل و دارای پشتوانه فکری بودن، باید شورآفرین و بیدارکننده نیز باشد. به عبارت دیگر، هدف از نوشتن کتاب تنها با اجتماع «شور» و «شعور» حاصل می‌شود. چرا که اگر شور توسط شعور هدایت نشود، علاوه بر این‌که

غیردینی، غیراصیل و غیرمردمی شمرده شود. از آن‌جا که بیشترین احتمال در تأثیرپذیری تنبیه‌الامه از اندیشه‌های غربی، از طریق طبایع‌الاستبداد کواکبی، و تأثیرپذیری طبایع‌الاستبداد از کتب آلفیری، و آلفیری از نویسندگان فرانسوی است؛ به مقایسه و تطبیق موضوع، محتوا و روش بحث دو کتاب «تنبیه‌الامه» و «طبایع‌الاستبداد» می‌پردازیم.

### «طبایع‌الاستبداد»

این کتاب، دومین اثر معروف و پرآوازه کواکبی می‌باشد که در عصر استبداد سلطان «عبدالحمید» عثمانی برای آزاد کردن و بیداری مردم مسلمان، مخصوصاً اعراب نوشته شده است. این کتاب حدود چهار سال قبل از امضای اولین فرمان مشروطیت در ایران نوشته شده است؛ از این‌رو با توجه به محتوای ضد استبدادی آن، برای جامعه ایرانی آن وقت که درگیر با استبداد قاجاری و در صدد ایجاد نظام مشروطیت بود، می‌توانست مفید و تأثیرگذار باشد. به همین علت، در ۱۳۲۵ ق توسط یکی از شاهزادگان قاجار به نام



امین<sup>۴</sup> معتقدند که او هیچ یک از زبان‌های اروپایی را نمی‌دانسته است<sup>۵</sup> و دانسته‌هایش را درباره تاریخ و اندیشه اروپایی از طریق ترجمه‌های ترکی کتاب‌های اروپایی به دست آورده است. وی، رساله «طبایع» را نیز از ترجمه ترکی یکی از مقالات آلفیری اقتباس کرده است.<sup>۶</sup>

ترجمه ترکی کتاب آلفیری در سال ۱۸۹۸ به وسیله «عبدالله جودت» به قصد تبلیغ علیه سلطان عبدالحمید در «ژنو» منتشر شده و احتمالاً یک نسخه از آن در

\* ویکتوریو آلفیری VICTOR / VITTORIO ALFIERI (۱۸۰۳-۱۷۳۹) - نویسنده و نمایشنامه‌پرداز ایتالیایی - کتاب کوچکی دارد به نام «دلا تیرانده» DELLA TIRANNIDE که به زبان ایتالیایی به معنی استبداد می‌باشد.

۱. حایری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت، ص ۲۲۴.

2. tapiero

۳. در کتاب عبدالرحمن الکوکی.

۴. در کتاب زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث.

۵. دکتر محمدجواد صاحبی، نیز می‌نویسد که «کواکبی» زبان‌های ترکی، فارسی و عربی را می‌دانست.

صاحبی، محمدجواد، اندیشه اصلاحی در نهفت‌های اسلامی، ص ۲۲۲.

۶. عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی غرب، ص

۱۶۳.

سطحی، موقت و کم‌تأثیر خواهد بود، جهت مشخصی را هم در سیر تکاملی خود نخواهد داشت.

۲. این کتاب دو سال قبل از رحلت کواکبی، یعنی در سال ۱۳۱۸ ق نوشته شده است، آن هم در شرایطی که وی تقریباً در تبعید (مصر) به سر می‌برد. خشم سال‌های متممادی مبارزه کواکبی علیه استبداد عثمانی - به خصوص که در اواخر عمرش از بیدار شدن مردم استبدادزده عرب، ناامید شده بود - در این کتاب جمع شده است؛ پس طبیعی است که قلم آن تند و صریح باشد.

در این که آیا این کتاب صرفاً نتیجه مبارزات خود اوست و یا این که به نحوی از فضا‌های سیاسی و علمی دنیای آن روز، مخصوصاً غرب هم متأثر بوده یا نه، اقوال مختلفی وجود دارد:

۱. برخی بر این باورند که کواکبی این کتاب را از روی کتاب «ویکتور آلفیری»<sup>\*</sup> که در زمان او پراوازه بوده، اقتباس کرده است! به خصوص که «تاهی یرو» ادعا کرده، کواکبی زبان فرانسه را می‌دانسته است. ولی «سامی الدهان»<sup>۳</sup> و «احمد

چهار ماه پیش از فتح تهران و بازگشت مجدد مشروطیت (جمادی الثانی ۱۳۲۷)



نوشته شد<sup>۱</sup>، و همان سال در بغداد و سال بعد در تهران چاپ شد. در سال ۱۳۳۴ ش با مقدمه و توشیح و توضیح سودمند آیت

۱. عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی غرب، ص ۱۶۳؛ حابری، تشیع و مشروطیت، ص ۲۲۵.
۲. کواکبی، عبدالرحمن، طبایع الاستبداد یا سرشت‌های خودکامگی، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، ص ۹-۱۹.
۳. حابری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت، ص ۲۱۶.

دست کواکبی بوده است!

۲. از سوی دیگر، «رشید رضا» می‌گوید: اوصافی که «کواکبی» از نظام استبدادی برمی‌شمارد گزارشی چنان دقیق از شیوه حکومت عثمانی است که نمی‌توان آن را فراورده ذهن بیگانه دانست.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، رشید رضا معتقد است که طبایع نتیجه تجربه مبارزات کواکبی با دولت عثمانی است.

۳. به نظر می‌رسد که کتاب طبایع نه آن‌طور است که تمام آن متأثر از کتاب‌ها و اندیشه‌های اروپایی باشد، و نه آن‌طور که همه از تراشحات ذهنی نویسنده باشد. بلکه همان طوری که خود کواکبی در مقدمه طبایع بدان اعتراف می‌کند؛ برخی متأثر از دیگران و بعضی زاینده فکر خود اوست. چه این‌که غالب کتاب‌هایی که نوشته می‌شوند، این‌گونه‌اند.

### «تنبيه الامه»

تنبيه الامه مهم‌ترین اثر سیاسی مرحوم نائینی است که در ربیع الاول ۱۳۲۷، تقریباً ده ماه پس از الغای موقت مشروطیت و بیستین مجلس (جمادی الاول ۱۳۲۶) و

اندیشه‌های اندیشمندان سده هجدهم فرانسه می‌باشد؟<sup>۱</sup> هم به فارسی ترجمه شد و هم مستقیماً مورد استفاده مرحوم نایینی قرار گرفت و در شکل‌یابی تئوری استبداد وی نقش عمده‌ای بازی کرد. پس می‌توان گفت اندیشه‌های نو که در کتاب تنبیه‌الامة یافت می‌شود، به طور عمده ولی غیر مستقیم، از ایده‌های اندیشمندان سده هجدهم فرانسه به ویژه «مونتسکیو» ریشه گرفته است.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که این قول موجه نباشد، چون مقایسه تطبیقی این دو کتاب به خوبی می‌رساند که تنبیه‌الامة از

الله طالقانی برای سومین بار چاپ شد.<sup>۱</sup> در ابتدای کتاب، دو تن از مراجع بزرگ نجف اشرف - ملا محمدکاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی - تقریظیه زده‌اند و بعدها علمای دیگری نیز بر آن تقریظیه زده‌اند.<sup>۲</sup> در زمان حیات نویسنده از این کتاب استفاده‌های سویی شد و به همین علت مرحوم نایینی وقتی به مرجعیت می‌رسند، دستور جمع‌آوری آن را از کتاب‌خانه‌ها و منازل می‌دهد و برای به دست آوردن هر نسخه آن، مقدار پولی هم به عنوان جایزه در نظر می‌گیرند.<sup>۳</sup> و آنگاه که برخی در مورد مشروطیت و کتاب تنبیه‌الامة از او سؤال کردند، در برابر آنان نسبت به آنچه صورت گرفته بود به درگاه الهی استغفار نمود.<sup>۴</sup> هر چند برخی، جمع‌آوری این کتاب را به دستگاه حاکمه نسبت می‌دهند.<sup>۵</sup>

### تأثیرپذیری «تنبیه‌الامة» از «طبایع»؛ تعریف یا واقعیه؟

«عبدالهادی حایری» معتقد است، طبایع که تحت تأثیر ترجمه ترکی کتاب آلفیری نوشته شده بود و به این علت، متأثر از

۱. نجفی، موسی، بنیاد فلسفه سیاسی در ایران (عصر مشروطیت)، ص ۱۲-۱۵.
۲. همان، ص ۱۵.
۳. حرزالدین بن علی، محمدحسین، تراجم العلماء و الادبیه، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۷، به نقل از بنیاد فلسفه سیاسی در ایران، نجفی، موسی، ص ۱۷.
۴. معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۸۶، به نقل از شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت (روایتی دو اندیشه)، انصاری، مهدی، ص ۳۹۹.
۵. نایینی، محمدحسین، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الامة، ص ۲۱؛ تشیع و مشروطیت، حایری، ص ۲۱۹.
۶. زیرا آلفیری سخت مجذوب و مشعوف متکیو بود، به طوری که تمام کتاب‌های او را دو بار از اول تا آخر خواند. حایری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت، ص ۲۲۴.
۷. همان، ص ۲۲۳-۲۲۵.

طبایع اقتباس نشده است، زیرا:

۱. عنوان فصل‌ها - به استثنای فصل ششم - و محتوای این دو کتاب با یکدیگر متفاوت است. عنوان فصل‌های کتاب طبایع عبارتند از: استبداد چیست؟ استبداد با دین، استبداد با علم، استبداد با بزرگی، استبداد با مال، استبداد با اخلاق، استبداد با تربیت، استبداد با ترقی، استبداد و رهایی از آن. در حالی که عنوان‌های کتاب تنبیه الامه عبارتند از: مقدمه (شامل: حقیقت استبداد، تبیین گونه‌های حکومت، آزادی، برابری، قانون اساسی، مجلس شورای ملی)، مردود بودن استبداد در همه ادیان و در نزد همه فلاسفه (فصل اول)، غیر ایده آل و غصبی بودن هر حکومتی در عصر غیبت و لزوم تلاش برای ایجاد حکومتی به قدر مقدور غیراستبدادی (فصل دوم)، نظام مشروطه بهترین نوع حکومت قدر مقدور (فصل سوم)، رفع برخی شبهات و وسوسه‌ها در خصوص حرّیت، مساوات و... (فصل چهارم)، شرایط مسئولیت‌پذیری نمایندگان مردم در مجلس برای اداره حکومت و بیان وظیفه عملیه ایشان (فصل

پنجم)، خاتمه: راه‌های درمان استبداد (فصل ششم).

هم‌چنان که پیداست، به جز فصل ششم تنبیه الامه که عنوان آن با فصل نهم طبایع یکی می‌باشد، سایر فصل‌ها از جهت عنوان و محتوا با یکدیگر متفاوتند. فصل ششم تنبیه الامه هم که بیشتر در معرض شک در اقتباس از طبایع می‌باشد؛ اگرچه به لحاظ عنوان توافق دارند، به لحاظ محتوا و راه‌هایی که برای رهایی از استبداد پیشنهاد می‌کنند، کاملاً با یکدیگر متفاوتند.

□. «کواکبی» در آخرین بخش از کتاب خود، به استبداد و راه‌هایی از آن می‌پردازد. وی رفع استبداد را منوط به شروط زیر می‌داند:

الف) اکثریت ملت، باید دردهای استبداد را احساس کرده باشند تا مستحق آزادی گردند.

ملتی که حکم زبونی بر آن رفته و آن را تا حد چارپایان کشانده باشند، هرگز سؤال از آزادی نکند و گاه باشد که بر مستبد کینه گیرد؛ ولی به جهت انتقام بر شخص مستبد، نه به جهت خلاصی از استبداد.

دلیر سازد تا یکی از این اشتباهات را مرتکب شود و خودبه‌خود اسباب سرنگونی خود را فراهم کند.

ج) قبل از این‌که در صدد هلاکت مستبد باشند، باید چیزی که در صدد هستند تا استبداد را به آن بدل کنند، آماده کنند. در باب تبدیل استبداد، شناسایی اجمالی کافی نیست؛ بلکه مطلب را باید تبیینی واضح و موافق رأی همه با اکثریت یا به رأی عموم لشکری معین کنند. چرا که اگر فایده‌کار در ابتدا مبهم باشد؛ ناچار در آخر اختلاف واقع شود و کار فاسد گردد.

هرگاه مستبد احساس خطر کرد و شروع به احتیاط کرد؛ ملت از روی طبیعت مستعد گردیده، تا قبول این قوانین کند که خود حاکم خویش باشد. پس مختار است که خود مستبد را تکلیف نماید تا اصول استبداد را به اصول مقرر که مهیا ساخته‌اند، بدل کند و او هم چاره‌ای جز قبول نخواهد داشت!

د) محاسبه بی‌مسامحه ملت از مجربان قانون!

اینها فقط بیماری را با بیماری دیگر عوض می‌کنند، و بسا بود که آزادی، خودبه‌خود به ملتی برسد، اینها نیز قدر آزادی خود ندانند. ب) استبداد را با سختی نباید مقاومت کرد، بلکه باید به تدریج با او مقاومت جویند. چرا که مقاومت استبداد با عَنف اگر شود، مبادا فتنه‌ای برآید که مردمان را درو نماید. اگرچه گاهی استبداد، از شدت به درجه‌ای رسد که ناگهان فتنه از روی طبیعت منفجر شود، مخصوصاً پس از موارد زیر:

بعد از منظر خونین دردناک؛ بعد از واقعه جنگی که مستبد در آن مغلوب گردیده؛ بعد از اهانت مستبد نسبت به دین؛ بعد از تنگی شدید مالی که عمومیت یافته باشد و از مستبد مساواتی نبیند؛ بعد از حادثه تنگنا که موجب همراهی قسمتی بزرگ از زنان در یاری کردن مردان باشد؛ بعد از آن که دوستی شدید از مستبد، نسبت به کسی که ملت او را دشمن شرف خویش داند ظاهر گردد.

مستبد، هر قدر که نادان باشد به این امور واقف است، و چون یکی در صدد شود که مستبد را به هلاکت رساند، او را

۱. کواکبی، عبدالرحمن، طبایع الاستبداد، ص ۲۵۰ -

۲۵۶

۲. همان، ص ۲۵۰-۲۵۶



۱. راه‌هایی که تنبیه‌الامة برای رهایی از استبداد پیشنهاد می‌کند، چهار چیز است:

الف) رفع جهل و غفلت عمومی از طریق تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت به زبان «حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن» و به شیوه‌ای ملایم و به دور از خشونت، و با رعایت حفظ اذهان از شوائب غرضیات، و تحرز از موجبات تنفر و انزجار قلوب.

ب) رفع استبداد دینی از طریق ملکه تقوا و عدالت.

ج) رفع سنت «شاه‌پرستی»، و میزان ارزش قرار دادن «لیاقت، درایت و علم» را به جای شاه‌پرستی.

د) رفع تفریق کلمه، و ترتیب دادن موجبات اتحاد به حکم عقل و شرع<sup>۱</sup>. البته اگرچه کواکبی نیز در طبايع، به جهل و نقش آن در تقویت استبداد اشاره کرده و می‌نویسد: «نادانی ملت و سپاه منظم، دو سلاح مهم متبد است. متبد می‌خواهد که رعیتش در شیر و فایده هم چون گوسپند باشد؛ و در اطاعت مانند سگ، فروتنی و تملق نمایند. اما بر رعیت است که مثل اسب باشد؛ اگر او را خدمت کنند خدمت

نماید و اگر بزندش بدخویی آغازد<sup>۲</sup>. در عین حال، به وضوح روشن است که راه‌های درمانی مرحوم نایینی و کواکبی برای استبداد، یکی نیست.

۲. محتوای کتاب تنبیه‌الامة نشان می‌دهد که نویسنده آن، شخصی مجتهد و آگاه به تمام مبانی دینی مکتب خود می‌باشد و در صدد است تا تطبیق و پیاده شدن اصول مشروطیت غربی را در قوانین اسلام توجیه کند. جدای از این که اعمال مستبدانه شاه قاجار در بستن مجلس ملی ایران، نویسنده را به ضرورت نوشتن این کتاب - جهت هدایت مردم ایران و در صحنه نگاه داشتن آنها - کشانده است. نکته قابل ذکر این است که تنبیه‌الامة بیشتر برای جواب دادن به شبهه‌ها و اشکالاتی نوشته شده است که از جانب علمای مشروعه‌خواه مبنی بر مخالفت اصول مشروطه غربی با اسلام، مطرح می‌شدند. حایری نیز به این نکته اشاره کرده و می‌نویسد: «نایینی کتاب‌ها و رساله‌های

۱. نایینی، محمد حسین، تنبیه‌الامة و تنزیله الملة، ص ۱۷۰-۱۷۱.

۲. کواکبی، عبدالرحمن، طبايع الاستبداد، ص ۸۸.

عموم مردم می‌باشد و نشان می‌دهد که برای فضایی استبدادزده نوشته شده است و بیشتر حالت تبیینی و توصیفی دارد، تا استدلالی و به منظور حل شبهات. به همین علت نگارش ساختاری دو کتاب کاملاً متفاوت است. سبک قلمی طبایع گاه به طور کامل حماسی و ادبی می‌شود و بیشتر حالت خطابی و اقناعی دارد، مثل عبارت: «اگر استبداد، شخصی بود و می‌خواست که حسب و نسب خویش را آشکار سازد، هر آینه می‌گفت: نامم سرُ است، پدرم ستم‌کاری، مادرم بدرفتاری، برادرم خیانت‌کاری، خواهرم درویشی، عمویم تنگ‌دستی، دایی‌ام زبونی، فرزندم بی‌نوایی، دخترم بی‌کاری، وطنم خرابی و قبیله‌ام نادانی است»<sup>۱</sup>. اما سبک قلمی تنبیه‌الامة از ابتدا تا انتها، به شیوه استدلالی صرف می‌باشد. چه این‌که، مقتضی رفع و دفع و حل شبهات، استدلال است؛ و مقتضی توصیف و تبیین، ساده‌گویی و گاه

فراوانی را از آثار شعبه استبداد دینی بر ضد مشروطه خواننده بود و همین نکته یکی از انگیزه‌های نایینی را برای نوشتن کتابش تشکیل داد!

به همین علت، علی‌رغم ادعای نویسنده آن مبنی بر تحریر کتاب برای عموم مردم و حذف دو بخش از آن به علت صعوبت و غیر قابل استفاده بودن آن برای عموم<sup>۲</sup>؛ باز هم متن و محتوای کتاب بالاتر از سطح فکری توده مردم است؛ چرا که جواب دادن به آن شبهه‌ها و سئوال‌ها، مقتضی بحثی عالمانه می‌باشد. به عبارت دیگر، فضای کتاب تنبیه‌الامة نشان می‌دهد که ناظر به شرایط خاص حاکم بر آن روزگار ایران نوشته شده است، نه متناسب با اصول و فصل‌های کتاب کواکبی که حداقل هفت سال قبل و متناسب با فضای خاص دیگری نوشته شده است. بنابر این، اقتباس از طبایع، اساساً هدف مرحوم نایینی را از نوشتن تنبیه‌الامة برآورده نمی‌کند.

از سوی دیگر، محتوا و سبک قلم کتاب طبایع، به حقیقت - همان‌طور که نویسنده آن اراده کرده است - در سطح فهم

۱. حابری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت، ص ۲۱۶.

۲. نایینی، محمد حسین، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة، ص ۷۶ و ۱۷۶.

۳. کواکبی، عبدالرحمن، طبایع الاستبداد، ص ۱۲۹.

بر کتاب طبایع زده است، اقتباس تنبیه الامه از طبایع را چنین نقد می‌کند: «هر دو کتاب را مکرر و با دقت مطالعه و بررسی کرده‌ام و همسانی و مشابهتی میان آن دو ندیده‌ام. زیرا به جز اندکی از اصطلاحات رایج در فرهنگ دینی و عربی و پاره‌ای از نکات که لازمه استدلال‌های عقلی است و معمولاً از باب توارژد دو اندیشه بر یک موضوع، در گفتارها و نوشتارها دیده می‌شود، شباهت دیگری میان آن دو دیده نمی‌شود و اصولاً آهنگ دو کتاب با هم متفاوت است؛ زیرا کواکبی در طبایع به بررسی درد و مرحوم نایینی در تنبیه الامه به درمان پرداخته است. آری ممکن است مرحوم نایینی قبل از نوشتن اثر خود، کتاب طبایع را دیده باشد»<sup>۵</sup>

۵. مرحوم استاد حمید عنایت، قول اقتباس تنبیه الامه از طبایع را هم سو با قول

۱. نجفی، موسی، تعامل دیانت و سیاست در ایران، ص

۱۶۹

۲. نایینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۷۵، به نقل از شیخ فضل الله و مشروطیت، انصاری مهدی، ص ۱۷۰.

۳. نجفی، موسی، بنیاد فلسفه سیاسی در ایران، ص ۱۸.

۴. کواکبی، طبایع الاستبداد، ص ۱۸۱.

۵. همان، ص ۳۶.

حماسی‌گویی. علی‌الخصوص که «حوزه خطاب میرزا، نه مردم عادی بلکه مجتهدان و فضلا و نخبگان علما و حوزه‌های دینی شیعه بوده‌اند»<sup>۱</sup>.

۳. به لحاظ هدف نیز، تنبیه الامه و طبایع با یکدیگر قابل تطبیق نیستند. چرا که تنبیه الامه، به دنبال تبیین استدلالی مشروع بودن نظام مشروطه و عدم منافات آن با اصول اسلامی می‌باشد. وی تحقق مشروطیت واقعی را منوط به دو اصل «حریت» و «مساوات» می‌داند و در این خصوص می‌نویسد: «سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و مسئولیت مقدمه آن، و حفظ حقوق ملیه، همه متتهن به این دو اصل؛ یعنی حریت و مساوات می‌شود و حق آزادی خدادادی است، حقی که در نظام استبدادی برافزاده و اعاده‌اش از شرایط جامعه است»<sup>۲</sup>.

ولی طبایع به دنبال تلفیق دموکراسی با اسلام می‌باشد<sup>۳</sup>. وی سرّ پیشرفت ملت‌های متمدن را مشارکت عمومی آنها دانسته و این مشارکت را بزرگ‌ترین اسرار کاینات برمی‌شمارد<sup>۴</sup>.

۴. محمدجواد صاحبی در مقدمه‌ای که

نمی‌کند و واضح است که این اعانت، نه به نفع ملت، بلکه در راستای همان استبداد می‌باشد؛ و گرنه مستبدي که ملت را برای خود ملت اعانت کند که دیگر مستبد نیست<sup>۱</sup>، در مقابل، مرحوم نایینی حضرت سیدالشهدا (حسین بن علی) علیه السلام را قهرمان ضد استبدادی معرفی می‌کند<sup>۲</sup>.

### استبداد سیاسی و استبداد دینی از نگاه تنبیه‌الامة و طبایع

□ از نظر کواکبی، استبداد در اصطلاح، یعنی تصرف کردن یک یا چند نفر در حقوق ملت، بدون ترس از بازخواست و منشأ آن این است که حکمران، مکلف نیست تا تصرفات خود را با شریعت یا بر قانون یا بر اراده ملت مطابق سازد. وی هم چنین معتقد است که استبداد در همه انواع حکومت‌ها - اعم از فردی مطلقه، فردی مقیده و دموکراسی (حکومت جمعی) - قابل تصور است؛ چرا که در

ایران‌شناسان غربی دانسته و می‌نویسد: «رساله تنبیه‌الامة، رساله‌ای بسیار بدیع‌تر و منظم‌تر از طبایع است، اگر چه به سبب پیچیدگی شیوه نگارش و روش استدلال، مثل طبایع شهرت همگانی ندارد. یکی دو تن از ایران‌شناسان غربی در گفت‌وگو با نگارنده، مدعی شدند که مطالب تنبیه‌الامة از طبایع گرفته شده است، ولی بررسی و مقابله دقیق دو کتاب این دعوی را تأیید نمی‌کند»<sup>۳</sup>.

۶. به نظر می‌رسد که کواکبی تا حدودی از اندیشه‌های غربی قرن هیجدهم متأثر شده است و گاه از آنها به نحوی دفاع می‌کند؛ مثلاً وقتی می‌خواهد برجستگی را نام ببرد که مستبدان از آنها می‌ترسند، نمی‌تواند از ذکر نام قهرمانان غربی چشم‌پوشد و ناخودآگاه «متسکیو»ها و «شیلار»ها را نیز یاد می‌کند<sup>۴</sup>؛ و یا مستبد غربی را به نحوی مذمت می‌کند که از نوعی مدح نیز نسبت به مستبد شرقی برخوردار می‌شود.

وی در جایی از این کتاب می‌نویسد: «از جمله فرق‌های مستبد غربی و شرقی این است که مستبد غربی ملت را بر کسب، اعانت می‌کند ولی مستبد شرقی چنین

۱. عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی غرب، ص ۱۷۴.

۲. کواکبی، طبایع الاستبداد، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۶۵.

۴. نایینی، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملته، ص ۲۸.

درختان را قطع می‌کند و از این شخص جز خراب‌کاری امیدی نیست.<sup>۱</sup>

مرحوم نایینی نیز استبداد را عمل و تصمیم خودسرانه یک فرد بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های دیگران و مقابل آن را مفهوم عمل و تصمیم بر اساس مشورت با دیگران می‌داند.<sup>۲</sup>

□ کواکبی دربارهٔ ارتباط «استبداد سیاسی» و «استبداد دینی»، به دیدگاه سیاسیون غربی استناد می‌کند و نظر آنها را - که معتقدند دین و استبداد دو کلمه باشد - به یک معنی<sup>۳</sup> - پسندیده و می‌نویسد: «سیاسیون غربی بر این باورند که استبداد سیاسی از استبداد دینی تولید می‌شود و یا این که لااقل این دو همزاد و محتاج یکدیگرند، و یکی در عالم دل حکومت دارد و دیگری در عالم جسم. تعلیمات دینی آدمیان را به ترس از قوه هولناک و عظیمی فرامی‌خوانند و مستبد نیز مردم را

حکومت‌های دموکراسی، اشتراک در رأی دفع استبداد نمی‌کند. البته عمدتاً آن را تخفیف می‌دهد ولی گاه استبداد حکومت دموکراسی، سخت‌تر و مضرتر از استبداد حکومت فردی است!<sup>۴</sup> در هر حال؛ استبداد، استبداد است حتی اگر در قالب یک حکومت دموکراتیک باشد. سلطنت مستبده نسبت به تمامی فروع خود، دارای صفت استبداد باشد؛ از مستبد اعظم گرفته تا پلیس و فرآش و... وزیر اعظم سلطان مستبد، لثیم اعظم ملت باشد. وزیر مستبد، وزیر مستبد باشد نه وزیر ملت، و مشیر سلطنت مستبده نیز مشیر مستبد است و بر ملت غیرت برد نه از بهر ملت. پس دستگاه مستبده، هم‌ه‌اش از جنس استبداد است. بزرگ‌ر بدبخت را به سپاهی‌گری گیرند و او همی‌گرید؛ ولی به محض این‌که آستین جامه سپاهیان درپوشد، نخست بر پدر و مادر خویش خوی پلنگی آشکار کند و سپس بر سایرین، و در این راه میان دشمن و برادر فرق نگذارد.<sup>۵</sup>

مقام مستبد مثل هیزم‌شکنی است که برای رسیدن به منفعت عاجل، فقط

۱. کواکبی، طبايع الاستبداد، ص ۸۳-۸۵

۲. همان، ص ۱۲۸-۱۲۲.

۳. همان، ص ۱۷۴.

۴. نایینی، تنبيه الامة و تنزيه الملقة، ص ۲۳-۶۵ (مقدمه مؤلف).

۵. کواکبی، طبايع الاستبداد، ص ۱۸۴.

به نظر مرحوم نایینی، «استبداد دینی عبارت از ارادات خودسرانه است که منسلکین در ذی سیاست روحانیه، به عنوان دیانت اظهار و ملت جهول را به وسیله قُسط جهالت و عدم خیزت به مقتضیات کیش و آیین خود، به اطاعتش وامی دارند؛ و این اطاعت و پیروی چون غیرمستند به حکم الهی - عزّ اسمه - است، لهذا از مراتب شرک است<sup>۱</sup>». وی استبداد سیاسی در کشورهای اسلامی را در سه مرحلهٔ ظلم، به تصویر می‌کشد:

۱. ظلم حکامِ ستم‌کار به امام معصوم - علیه‌السلام - از جهت اشغال مقام رهبری؛ که می‌بایست به او یا نماینده‌اش بازگردانند و یا از طرف آنها مجاز شناخته شوند.

۲. ستم به مردم، از جهت سلطه بر اموال و نفوس و نواامیس ایشان؛ که می‌بایست به وسیله وضع قانون اساسی برطرف گردد.

۳. ستم به خدا، از جهت گستردگی حکومت ستم‌کاران و خداگونه حکومت کردن و احکام خدا را زیر پا گذاردن؛ که می‌بایست به وسیله نظارت مردم از طریق

از برتری شخصی و مکبر حسی خود می‌ترسند. به عبارت دیگر؛ مردم عوام، معبود خود را با ستم‌کار خویش در بسیاری از حالات و نام‌ها و صفات، مشترک می‌بینند. هیچ مستبدي نیست که برای خود صفتی قدسی انتخاب نکرده باشد و یا لاقبل برای خود اصحابی از اهل دین نگه نداشته باشد تا او را در ظلم بر مردم به نام خداوند یاری کنند. پس میان دو استبداد دینی و سیاسی، مقارنهٔ بدون انفکاک است که هر زمان که یکی از این دو در ملتی موجود شود، دیگری را نیز با خود می‌آورد یا اگر یکی زایل شود دیگری نیز زایل می‌شود».

مرحوم نایینی اگر چه استبداد سیاسی و استبداد دینی را در ارتباط با یکدیگر و مقوم به هم می‌داند، لیکن استبداد سیاسی را لزوماً زاییدهٔ استبداد دینی نمی‌داند<sup>۲</sup>. به همین علت، ممکن است در جایی استبداد باشد ولی ربطی به امور دینی نداشته باشد، مثل استبداد در ممالک کفر. آن استبدادی که مرحوم نایینی با آن مخالف بود و تنبیه‌الامة را در ردّ آن نوشت؛ نه لزوماً استبداد دینی، بلکه بیشتر استبداد سیاسی حاکم بر ایران بود.

۱. نایینی، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة، ص ۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

مجلس شورا که نمایندگان ملت‌اند، جلوگیری به عمل آید!

### دیدگاه کواکبی و نایینی<sup>۱</sup> دربارهٔ سلطنت مشروطه

کواکبی در خصوص رابطهٔ سلطنت‌های مشروطه و استبداد می‌نویسد: شریک بودن مردم در رأی دادن و برگزیدن، دفع استبداد نمی‌کند و چه بسا که حکمرانی یک گروه، از حکومت یک نفر سخت‌تر و زیان‌بارتر باشد. بنابراین، سلطنت مشروطه که قوه قانون‌گذاری را از قوه مجریه جدا می‌کند؛ تا هنگامی که مجریان را در برابر قانون‌گذاران مسؤول نگرداند نمی‌تواند استبداد را از میان بردارد. به همین علت می‌نویسد: سلطنت از هر قسمی که باشد از وصف استبداد بیرون می‌رود، مگر آن‌که تحت مراقبت شدید و محاسبهٔ بی‌مسامحه باشد.<sup>۲</sup>

مرحوم نایینی نیز از واژه‌هایی نظیر «سلطنت اسلامی»، «سلطنت نوع اول»، «سلطنت جائزه» و «سلطنت مستبدانه» استفاده می‌کند. اما این‌که موضع وی در قبال اصل سلطنت چیست، جای بحث دارد. وی با طرح تبدیل و تحول سلطنت مطلقه به شوروی<sup>۳</sup>، اساس نظریه سیاسی

خود را پی می‌ریزد<sup>۴</sup> و در پاسخ به این سؤال که اگر سلطانی به مشارکت و مساوات با ملت راضی شد و کمالات عالیه زیادی را هم دارا بود، آن وقت آیا باز هم لزومی برای تشکیل مجلس شورا و مشروطیت باقی می‌ماند یا نه؟ می‌نویسد: «این اعمال سلطان از مقوله تفضیل است نه از باب استحقاق. علاوه بر همه اینها، مصداقش منحصر و نایاب‌تر از عنقا و کبریت احمرند، و رسمیت و اطرادش هم از ممتنعات است.<sup>۵</sup>»

نایینی، مشروطه را نظامی به طور کامل اسلامی و ایده‌آل نمی‌دانست. به باور وی، مشروطه بدان جهت مشروع بود که دفع افسد به فاسد بود و دارای ستم و غضب کم‌تری بود، و میزان خلاف و تجاوز به حقوق مردم در آن کم‌تر از حکومت

۱. همان، ص ۷-۱۰، به نقل از شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، انصاری، مهدی، ص ۱۳۰.
۲. کواکبی، طبایع الاستبداد، ص ۸۵.
۳. یا مقیده، محدوده، عادل، مشروطه، مسؤله، دستوره و...
۴. نجفی، موسی، تعامل دیانت و سیاست در ایران، ص ۱۷۹.
۵. نایینی، تنبيه الامه و تنزیه المله، ص ۳۶.

و نواهی دینی را نه در حوزه اجتماعی و دنیایی، بلکه فقط در ساحت روابط فردی و مربوط به آخرت می‌داند؛ در جایی دیگر از همین کتاب می‌نویسد که «مستبد، از علوم دینی که متعلق به معاد است بیم ندارد<sup>۵</sup>؛ و در جای دیگر که به تفصیل از علوم خطرناک برای مستبد نام می‌برد<sup>۶</sup>، از علوم دینی نامی نمی‌برد<sup>۷</sup>.

وی هم چنین معتقد است که مستبدان، این دین را وسیله تفرق کلمه و تقسیم امت قرار دادند و با سخت گرفتن و مشوش داشتن و داخل کردن زیادت‌ها در او، آن را ضایع کردند. وی با استناد به حدیث «هلک المُنْتَطَعُونَ»<sup>۸</sup> معتقد شده است که نباید در امر دین سخت‌گیری کرد<sup>۹</sup>.

استبدادی رخ می‌داد<sup>۱</sup>. بر این اساس، او مشروطه را یک نظام قدر مقدور می‌داند<sup>۲</sup> و معتقد است که حکومت مشروطه از باب ضرورت و به «عنوان ثانوی»، مشروع است. زیرا حکومت در مرحله نخست حق امام معصوم علیه السلام و در دوره غیبت، از باب ولایت فقیه یا «جسبه» از آن فقیهانی است که شرایط لازم را دارا باشند. اما اینک که استبداد حاکم است و حکومت معصوم علیه السلام امکان‌پذیر نیست، مهار ستم و استبداد به قدر امکان از ضروریات دین اسلام است. وی برای توضیح این مطلب به سه اصل فقهی زیر استناد می‌کند: «نهی از منکر»، «اداره کشور از وظایف فقیهان» و «بایستگی قلمرودار کردن حکومت ستم»<sup>۳</sup>.

### رابطه دین و سیاست از نگاه کواکبی

کواکبی پس از بحث درباره ارتباط استبداد سیاسی و استبداد دینی، به رابطه خود دین و سیاست پرداخته و می‌نویسد: «در مذهب اسلام مطلقاً نفوذ دینی نیست، مگر در مسایل اقامه دین<sup>۴</sup>». این امر نشان می‌دهد که گویا کواکبی قایل به جدایی دین از سیاست بوده است، و چون قلمرو او امر

۱. مجله حوزه، مقاله مبانی فکری - سیاسی نابین، مزینانی، محمد صادق، شماره ۷۶ - ۷۷، ص ۱۵۷.

۲. نابین، تبیه الامة و تنزیه العلة، ص ۸۶ - ۸۷.

۳. مجله حوزه، مقاله مبانی فکری - سیاسی نابین، مزینانی، محمد صادق شماره ۷۶ - ۷۷، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

۴. کواکبی، طبایع الاستبداد، ص ۱۰۳.

۵. همان، ص ۱۱۶.

۶. مثل: حکمت نظری، فلسفه عقلی، حقوق آدم، سیاست مدنی، تاریخ مفصل و خطابه ادبیه، همان، ص ۱۱۶.

۷. همان، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۸. سخت‌گیران در دین هلاک می‌گردند.

۹. همان، ص ۱۰۴.



**رابطه استبداد و علم از نگاه کواکبی و**

**نابینی**

□ کواکبی رابطه استبداد و علم را این گونه ترسیم می‌کند: «هم چنان که مصلحت آن وصی، مقتضی نیست که یتیمان به حد رشد برسند، هم چنین موافق غرض مستبد نیست که رعیت به نور علم منور گردد؛ و از آن جا که میان علم و استبداد، جنگ دایمی و ستیز مستمر است، مستبد دیدار دانشمند باهوش را خوش ندارد و هر گاه به دانشمندی مثل طیب یا مهندس یا... محتاج شود، کسی را از ایشان که کوچک نفس و متملق باشد اختیار می‌کند.»<sup>۱</sup>

وی در خصوص تأثیر جهل رعیت در قوت استبداد مستبد می‌نویسد: «عوام، قوت مستبد و اسباب روزی او هستند. با خود ایشان بر ایشان حمله می‌برد و به وسیله ایشان بر غیر ایشان تطاول می‌جوید. چون ایشان را اسیر کند، از شوکت او خرم شوند و چون اموالشان غصب کند، او را بر باقی گذاشتن جانشان ستایش کنند و چون

به نظر می‌رسد، این نظر کواکبی با دیدگاه قبلی وی که حوزه نفوذ دین را صرفاً مسایل مربوط به اقامه دین - به معنی خاص عبادات و معاملات - می‌دانست، بی‌ارتباط نباشد. زیرا وقتی که دین امری فردی محسوب شود، سخت‌گیری در آن موجه نخواهد بود. البته این بدان معنی نیست که کسانی که قایل به «دین حداکثر» هستند و قلمرو آن را بسیار فراتر از مسایل فردی - بلکه در تمام حوزه‌های اجتماعی - می‌دانند، لزوماً تبلیغ دین را از طریق سخت‌گیری ممکن می‌دانند؛ بلکه معتقدند که اسلام دین «تبشیر و تنذیر» است و در آن «وعده و وعید» در هم تنیده شده است. هم بهشت دارد، هم جهنم؛ هم حدید دارد و هم میزان؛ هم ذوالفقار دارد، هم رحمت و شفاعت. در یک کلام، اسلام دین اعتدال است، نه فقط سخت‌گیری و نه همیشه سهل‌انگاری.

شاید بتوان مبانی فکری کسانی که امروزه استراتژی خود در تبلیغ دین و اداره جامعه دینی را بر اساس تز «تساهل و تسامح» تنظیم و تعریف کرده‌اند، با مبانی فکری کواکبی پیوند زد.

تلاش کنیم تا نظام حکومتی ما هرچه مقدور است به آن نظام مطلوب، نزدیک‌تر شود.<sup>۱</sup>

### نگاهی اجمالی به محتویات منحصراً به فرد طبایع

۱. ترس متقابل مستبد و رعیت از یکدیگر:

کواکبی در خصوص ترس مستبد از رعیت و بالعکس می‌نویسد: «ترس مستبد از کینه رعیت افزون‌تر از ترس رعیت از آسیب مستبد است. چه، ترس مستبد ناشی از علم، و ترس رعیت ناشی از جهل است. ترس مستبد از انتقام به حق است و ترس رعیت از زبونی موهومی است. ترس مستبد از بهر جان است و ترس رعیت از بهر نان. مستبد اگر استبدادش فزون گردد، ترسش نیز به همان نسبت فزون می‌شود تا جایی که از چاکران و خواص خود و حتی از اندیشه و خیالات خود می‌ترسد».

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. نایینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۴.

۴. همان، ص ۸۶-۸۷.

۵. کواکبی، طبایع الاستبداد، ص ۱۱۹.

خوارشان سازد، بلندی شأن او را بستایند. چون با اموالشان انفاق به اسراف کند، گویند زهی، مردی است کریم، و حاصل سخن این‌که عوام به سبب ترسی که از جهل ناشی می‌شود، با دست خود خویششان را سر می‌برند».

مرحوم نایینی نیز اصل این شجره خبیثه - سلطنت مستبده - را همان بی‌علمی ملت به وظایف سلطنت و حقوق مشترکه نوعیه می‌داند<sup>۲</sup> و می‌نویسد: «همین جهل رعیت است که می‌پندارد، هر چه نکرد باید ممنون بود. اگر گشت و مثله نکرد یا قطعه قطعه به خورد سگان نداده یا به نهب اموال قناعت و متعرض ناموس نشد، باید تشکر کرد».<sup>۳</sup> ایشان برای زدودن جهل مردم، به ریشه‌های آن توجه کرده و میان جهل و استبداد سلطنتی ارتباط برقرار می‌کند و راه زدودن جهل را از بین بردن سلطنت و یا لااقل محدود کردن آن به حدود و قوانین می‌داند. از این‌رو، وی طرح نظام حکومتی قدر مقدور را ارائه می‌دهد و بیان می‌دارد که اگر نتوانیم حکومت مطلوب را - که وی لزوماً آن را حکومت معصوم<sup>۴</sup> می‌داند - ایجاد کنیم، باید

۲. راه شناخت ملت استبدادزده:

کواکبی، راه شناخت ملت استبدادزده را وجود زیاد الفاظ تعظیم و چاپلوسی در لغت و زبان عرفی آن ملت می‌داند. وی سپس از این سخنش نتیجه می‌گیرد که چون در زبان و لغت فارسی الفاظ تعظیم زیاد است، پس ملت ایران سابقه استبدادزگی زیادی دارد.<sup>۱</sup>

۳. رابطه استبداد و بزرگی:

کواکبی، بزرگی را به حرمت داشتن در دل‌ها معنی می‌کند و آن را رتبه‌ای روحانی برمی‌شمارد که در نفوس آدمیان با منزلت حیات برابری می‌کند و برای آن اقسامی ذکر می‌کند:

بخشش مال از بهر نفع عام را بزرگی کرم؛ و بخشش علم نافع از بهر عام را بزرگی فضیلت؛ و بخشش جان در راه نظم و یاری حق را - که برترین اقسام بزرگی است - بزرگی والاگویند.<sup>۲</sup>

وی درباره ارتباط اداره‌های مستبده با انواع بزرگی می‌نویسد: «اداره‌های مستبده، خود موجد بزرگی دروغین می‌شوند. یعنی در سایه مستبد اعظم، مستبدان کوچکی درست می‌شوند. بزرگی دروغین در ملت‌های قدیمه کم‌تر یافت

می‌شود، بلکه در قرن‌های وسط شروع به رُستن نموده است و در قرن‌های آخرین، بازار آن رواج یافت. منظور مستبد از تربیت بزرگان دروغین، این است که به توسط ایشان بتواند ملت را فریب دهد تا در زیر نام منفعت، خود را زیان رسانند؛ مثلاً ایشان را وادارد تا در جنگی که خود او محض اقتضای استبداد برافروخته، جان‌فشانی کنند یا ملت را به کارگیرد تا دشمنان ظلم او را به نام این‌که دشمن ملت می‌باشند آسیب رسانند. هر چه مستبد به ستم‌کاری حریص‌تر باشد، محتاج باشد که از بزرگان دروغین بیشتری لشکرآرایی کند. مستبد معمولاً افرادی را بزرگی دروغین می‌بخشد که ضعیف‌النفس هستند و همچون گاو بهشتی نه شاخ زنند و نه نیزه بازند.<sup>۳</sup> «مستبد، یک نفر عاجز بیش نیست که او را نه قوت است و نه حمایت، مگر به واسطه بزرگان دروغین خود ساخته؛ و ملت اسیر نیز کسی پشتش نخارد، جز ناخن انگشتش.<sup>۴</sup>»

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۵-۱۲۷.

۳. همان، ص ۱۲۹-۱۳۲.

۴. همان، ص ۱۴۴.

مضرت‌های نجبا آن باشد که ایشان در اثناى غلبه جستن بر یکدیگر در اظهار جلالت و عظمت، غرقه گردند و چون یکی غالب شود، دیگران او را تنها نمی‌گذارند و خود مستبد نیز ایشان را رها نمی‌کند، بلکه آنها را در استبداد بیشتر اعانت می‌کند و به اینها لقب‌ها و رتبه‌ها می‌دهد تا بدان مشغول شوند و از مقاومت در برابر استبداد او دست بردارند و به هنگام سختی یاور او باشند، چرا که او در نزد مردم منفور است و پایگاهی ندارد.

مستبد با نجبا، سیاست سخت‌گیری و سست‌رفتاری، و نگرانی و چشم‌پوشی را با هم اعمال می‌کند تا غرور آنها را نگیرد. گاهی به نام عدل و عدالت، از بعضی ایشان انتقام می‌گیرد و گاهی افرادی از رعیت پایین منزلت را بر بعضی ایشان غلبه می‌دهد و به جای ایشان می‌گمارد تا شوکت ایشان شکسته شود؛ و خلاصه این‌که مستبد، نجبا را به عیش و نوش زبون سازد و از این پس ایشان را نجامی از بهر زبون ساختن رعیت قرار دهد<sup>۱</sup>.

در ادامه، کواکبی تعریف خاصی از نجابت و انواع آن ارایه می‌دهد و به نحوه شکل‌گیری طبقه نجبا و نوع پیوند و ارتباطی که مستبد با آنها برقرار می‌سازد، اشاره می‌کند: «نجابت را با بزرگی و بزرگی دروغین، پیوستگی و نسبت عمیق می‌باشد؛ و نجابت، بیشتر با ثروت، قرین باشد و خانواده‌های با نجابت بر سه قسم می‌باشند؛ خانواده علم و فضیلت، خانواده مال و کرم، خانواده ظلم و امارت، و این نوع آخرین را عدد، افزون‌تر و موقعیت مهم‌تر است و اوست که محل چشم‌داشت مستبد است در استعانت جستن و محل اعتماد بودن. از نزاع بنی آدم با هم، امتیاز بعضی افراد بر بعضی افراد دیگر حاصل می‌شود و حفظ این امتیاز باعث ایجاد نجابت می‌شود. نجبا، در هر قبیله و از هر قبیلی، میکروب تمام شهرها می‌باشند و اگر در ملتی نجبا وجود نداشته باشند، آن ملت حکومتی انتخابی برپا می‌کنند که در ابتدا موروثی نیست ولی چون چند تن متولی سلطنت گردند، نسل ایشان نجبا را تشکیل می‌دهند. از بزرگ‌ترین

مال و ثروت می‌داند و تمول را به ذخیره کردن مال بر حسب طبیعت معنی می‌کند.<sup>۱</sup> وی چاپلوسی را از بزرگ‌ترین درهای ثروت ذکر می‌کند، چرا که معتقد است پس از این‌که چاپلوس خود را با چاپلوسی به مستبد نزدیک و محرم اسرار او کرد، مستبد از ترس این‌که مبدا اسرار او را فاش کند، به او بی‌اندازه ببخشد و چاپلوس، گاه از همین طریق دری هم برای دیگری می‌گشاید.<sup>۲</sup>

کواکبی کسب ثروت را به اندازه حاجت، پسندیده می‌دارد، اما به سه شرط: اول این‌که از راه حلال کسب شود و دوم این‌که موجب تنگی معاش دیگران نگردد و سوم این‌که از قدر حاجت بیشتر نشود؛ چرا که افراط ثروت، اخلاق حمیده را در انسان هلاک می‌سازد و از سوی دیگر، فساد اخلاق، میل تمول را در نسبت احتیاج از روی اسراف، افزون می‌کند.<sup>۳</sup>

نویسنده، ثروت بعضی از افراد مردم در سلطنت عادلانه را بسی مضرتر از ثروت

۴. نگاه کواکبی به زمامداران حکومت:

به نظر می‌رسد نگاه کواکبی به زمامداران، یک نگاه کاملاً منفی و بدبینانه است. او حتی به عنوان یک احتمال هم، عدم انحراف لاقبل برخی از والیان را مطرح نمی‌کند؛ بلکه برعکس، در یک حکم جزمی و مطلق، همه کسانی را که عهده‌دار ولایت بر رعیت می‌شوند، به سوی طبقه نجبای اهل ظلم و عمارت سوق می‌دهد، حتی کسانی که در بستر یک حکومت دموکراتیک و انتخابی زمام امور را به دست گرفته‌اند. شاید این نحوه نگاه کواکبی به زمامداران حکومت، معلول فضای خاص حیات خودش بوده باشد. چه این‌که وی در زمان سلطنت استبدادی سلطان عبدالحمید می‌زیسته است و چون خود از طلایه‌داران مبارزه علیه وی بوده است، بیشتر از هم‌قطاران خود درد استبداد را چشیده است.

۵. رابطه استبداد و پول:

کواکبی؛ قوت، عقل، دین، ثبات، شأن، جمال، تربیت، صرفه‌جویی و خلاصه هر چیزی را که انسان به ثمره آن منتفع گردد،

۱. همان، صص ۱۴۹ و ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۶۱.

۳. همان، ص ۱۵۶ - ۱۵۹.

زر، محل سفر و آیین خود را نهان دارد» و «خوشبخت‌ترین مردم، درویشی باشد که فرمان‌روایان را نشناسد و آنها هم او را نشناسند»<sup>۱</sup>.

کواکبی، رابطه مستبد با توان‌گران را نیز بدینانه ترسیم کرده و می‌نویسد: «یکی از طبیعت‌های استبداد آن است که توان‌گران از روی فکر، دشمنان او همی باشند اما از روی کار، ارکان اویند. چه، مستبد توان‌گران را خوار می‌سازد تا به نزد او آیند و ایشان را همی دوشد و باز بر او مهربان باشند و از این‌رو، زبونی در ملتی که توان‌گرانش بسیار باشند راسخ گردد»<sup>۲</sup>، و واضح است که ملتی که توان‌گر نداشته باشد، زبونی‌اش بیشتر از زبونی ملتی است که توان‌گر دارد و صرف این‌که شخصی توان‌گر باشد، دلیلی بر زبونی خود وی و یا زبون شدن دیگران به وسیله وی نمی‌باشد.

از این‌رو، کواکبی چون توان‌گری را عامل زبونی می‌داند، به مذمت مال‌زیاد

آنها در سلطنت مستبده می‌داند. چرا که معتقد است: «توان‌گران در سلطنت عادلانه، قوت مالی خویش را در افساد اخلاق مردمان و ضایع ساختن مساوات و ایجاد استبداد صرف نمایند؛ اما توان‌گران سلطنت استبداد، ثروت خود را در اظهار جلالت و بزرگی جستن و ترسانیدن مردمان و بدل ساختن سیفله طبیعی حقیقی، به بزرگی دروغین صرف کنند. اما به نظر می‌رسد این دلیل کواکبی نمی‌تواند مدعایش را اثبات کند؛ چه این‌که ثروت‌مندان سلطنت‌های مستبده نیز، قوت مالی خود را در افساد جامعه و ضایع ساختن مساوات صرف می‌کنند و بلکه اساساً ثروت خود را از این طریق به دست آورده‌اند.

در هر حال، کواکبی حفظ مال در عهد استبداد را دشوارتر از کسب آن می‌داند؛ زیرا در عهد استبداد، ظهور اثر مال بر صاحبش موجب جلب انواع بلاها می‌شود. وی برای تأیید گفته خویش به برخی ضرب‌المثل‌ها استناد می‌کند مانند: «حفظ یک درهم از زر، محتاج یک قنطار از عقل است» و «خردمند را لازم است که

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۲.

۳. کواکبی، طبایع الاستبداد، ص ۱۶۳.

را فاجر، و تارک آن را مطیع؛ شکایت‌کننده متظلم را مفسد، و باهوش دقیق را ملحد؛ گمنام بیچاره را پرهیزگار امین؛ نصیحت‌کردن را فضولی؛ غیرت را عداوت؛ جوان‌مردی را سرکشی؛ حمیت را جنون؛ انسانیت را حماقت؛ رحمت را بیماری؛ نفاق را سیاست؛ حیلت را تدبیر؛ دنائت را لطف؛ و پست‌فطرتی را خوش‌خویی معرفی می‌کند<sup>۱</sup>.

کواکبی، در ادامه به نوع تربیت و اخلاق در ملت‌های استبدادزده و متمدنه پرداخته و می‌نویسد: «تربیت عبارت است از علم و عمل، و ملتی که اختیار کارهای او در دست دیگری باشد، نباید در میان او کسی یافت شود که تربیت را بداند یا تعلیم دهد. اما عمل؛ پس بدون سبقتِ عزم، تصویر نشود؛ و عزم، بدون سبقتِ یقین؛ و یقین، بدون سبقتِ علم، صورت نیندد و مراد از حدیث «انَّما الأعمالُ بالنیَّات» همین است؛ یعنی مقصود از عمل، عزیمت است<sup>۲</sup>. «در انسان، استعداد صلاح و فساد

می‌پردازد: «مالِ افزون از حاجت، بلا اندر بلا باشد. هم از جهت سختی‌ای که در کسب آن باید کشید و هم از جهت اضطراب و تشویشی که در حفظ آن باید داشت و هم از جهت این‌که صاحبش را بر میخ می‌بندد. مقصود اخلاقیون از زهد در مال، آن نیست که عزیمت ایشان را از کسب مال بازدارند، بلکه مقصود ایشان آن است که کسب مال از راه‌های طبیعی یا شرف تجاوز ننماید<sup>۳</sup>».

#### ۶. رابطه استبداد با اخلاق و تربیت:

کواکبی در ادامه، به تبیین رابطه استبداد و اخلاق پرداخته و می‌نویسد: «استبداد در اکثر میل‌های طبیعی تصرف می‌کند و او را به کفران نعمت مولایش وامی‌دارد. چه، او آن نعمت‌ها را از روی حق به دست نیاورده تا به حق سپاس‌گذارد. اسیر استبداد، چیزی را مالک نباشد تا بر حفظ او حریص باشد و هم‌چنین شرفی ندارد که عرصه اهانت گردد. لذت نعمتی را جز لذت حیوانی نچشد و لذا حرصش بر زندگی حیوانی شدید باشد. استبداد، موضوع را مقلوب می‌سازد؛ رعیت را پاسبان و خدمت‌گذار سلاطین می‌سازد؛ طالب حق

۱. همان، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۶۹-۱۷۲.

۳. همان، ص ۱۹۹.

مدرسه می‌باشد. پس از آن، تربیت، اقتدا به نزدیکان و هم‌نشینان باشد تا سن زناشویی و این وظیفه اتفاقات می‌باشد. بعد از همه اینها، تربیت همسری در رسد و این وظیفه زن و شوهر باشد تا مرگ یا مفارقت.

سلطنت‌های منظم، متولی تربیت ملت می‌باشند از طریق: وضع قوانین نکاح، تربیت قابله، آبله کوب، طیب و... ساخت یتیم‌خانه، مدرسه، تماشاخانه، کتاب‌خانه، موزه و... و از طریق امید دادن به آینده. تربیت در این سلطنت‌ها به این ترتیب است که نخست، عقل را از بهر تمیز دادن آماده سازند، و سپس از بهر نکو فهمیدن و ساکت نمودن، و سپس مشق و عادت دادن، و سپس به خوبی اقتدا جستن، و سپس مواظبت و استمرار داشتن<sup>۱</sup>.

وی سپس با نومییدی تمام، تربیت در اداره‌های مستبده را بی‌فایده برشمرده و می‌نویسد: «اما بشر در اداره‌های مستبده از تربیت بی‌نیاز باشد؛ چه، حال او فقط نموی است مانند نمو درخت‌های طبیعی در بیشه‌ها و جنگل‌ها. استبداد، انسان را

تهیاده شده است و تربیت بر حسب استعداد خویش، جسم و نفس و عقل را برویاند. غایت استعداد انسان را حدی نباشد. چه، او حامل امانت الهی است و مراد از این امانت، اختیار نفس بر خیر و شر بود. تربیت، ملکه‌ای باشد که با تعلیم و مشق و اقتدا و اقتباس، حاصل می‌شود. پس مهم‌ترین اصول آن، وجود مریبان و مهم‌ترین فروع آن، وجود دین است و استبداد، بادی صرّصر است که درون او گردباد باشد و انسان را هر ساعت در حالی دارد و او مفسد دین است در مهم‌ترین دو قسم آن، یعنی اخلاق. اما در قسم دیگر که عبادات باشد، دست سودن نتواند؛ چه، عبادات در اکثر موارد با او ملایم باشد و از این‌رو، دین در ملت‌های اسیر عبارت از عبادات مجرده از خلوص باشد که عادت گردیده است<sup>۲</sup>».

«تربیت، نخست تربیت جسم باشد تا دو سال و این وظیفه مادر است. پس از آن، تربیت نفس بر آن اضافه گردد تا هفت سال و این وظیفه پدر و مادر و سایر طایفه است. بعد از آن، تربیت عقل بر آن افزوده می‌شود تا سن بلوغ و این وظیفه معلم و

۱. همان، ص ۱۹۱-۱۹۳.

۲. همان، ص ۱۹۴ و ۲۰۷.



باشد نه به اراده و اختیار. گویند: نفوس مردمان را به احترام و توقیر ایشان تربیت می‌کند، و حق این است که این توقیر با کراهت و بغض باشد نه از روی میل و محبت. گویند: استبداد، فسق و فجور را اندک سازد، و حق این است که این معنی از بی‌نوابی و عجز افتد نه از پاک‌دامنی و دین‌داری. گویند: استبداد، جرایم از قتل و ضرب و... را تقلیل دهد، و حق این است که استبداد جریمه‌ها را پنهان سازد.<sup>۱</sup>

وی سپس به خصایص اخلاقی اسیران استبداد می‌پردازد: «حیوان را متحرک به اراده معنی کرده‌اند؛ پس اسیر استبداد که اراده ندارد، حق حیوانی از او سلب شده است تا چه رسد به انسانیت. اول چیزی که استبداد در اخلاق مردم اثر می‌کند آن است که نیکانِ ایشان را مجبور می‌کند که تا بارها و نفاق خوگیرند. و کسانی که در عهد استبداد در مصدر و عظم و خطابه قرار می‌گیرند، مطلقاً از چاپلوسان ریاکار هستند. استبداد بر اعمال مستبد پرده‌ای می‌کشد که عبارت است از ترس مردم از

مجبور به اعمال رذیله می‌کند؛ لذا پدران چنان ببینند که زحمت ایشان در تربیت فرزندان، ناچار روزی در زیر پای تربیت استبداد به هدر رود آن‌چنان‌که تربیت پدران آنها در مورد خودشان به هدر رفته است. در حقیقت فرزندان عهد استبداد، زنجیرهای آهنینی باشند که به توسط ایشان، پدران را بر میخ ظلم و خواری و ترس و تنگی بر بندند. پس فرزند آوردن در عهد استبداد، حماقت، و مواظبت بر تربیت ایشان، حماقتی دوباره است.<sup>۲</sup> اما به نظر می‌رسد، این نظر کواکبی هم مثل برخی آرای دیگر وی، اشتباه باشد؛ زیرا اگر چه تأثیر محیط بر جسم و روح انسان غیر قابل انکار است، اما آنچه فراتر از همه آنها عمل می‌کند، اختیار انسان است که آدمی در پرتو آن قادر است خود را از لجن‌زار به گلستان رساند و یا از قله به دره فرود آورد.

#### ۷. نقدهایی بر استبداد:

وی سپس به برخی نقدهای نغز در باب استبداد می‌پردازد؛ «گویند: استبداد، فرمان‌برداری و انقیاد به مردمان می‌آموزد، و حق این است که این انقیاد از ترس و جبن

۱. همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲. کواکبی، طبايع الاستبداد، ص ۱۷۳.

ساعت‌ها وقت خود را چگونه بمیراند؛ گویی حریص است تا اجلش سر رسد.<sup>۱</sup> «قوانین زندگانی اسیر استبداد، همان است که مقتضی احوالات اوست و او را مجبور ساخته تا احساسات خویش با آنها مطابق نماید و تدبیر نفس خود به موجب آنها کند. از هنگامی که نطفه است، در تنگی و فشار همی باشد و هنوز از یک بیماری خارج نشده است که استقبال بیماری دیگر کند تا آن‌گاه که از دنیا برود. نه خود تأسفی بر مرگ خود خورد و نه کسی بر او افسوس خورد. حالِ توان‌گران اسیر نیز چنین باشد. چه، ایشان اگرچه عیش اندکی دارند، اما مشقت اظهار تجمل و اسباب عزت و بزرگی متاع در ایشان افزون است. اظهارات ایشان اگر اندکی درست باشد، اکثر آنها دروغ است.

اسیر استبداد را علاقه به حفظ لوازم آدمیت نیست. با شکایت از حاجت‌مندی، کسب کند و مال را با پنهان داشتن حفظ

پاداش شهادت دادن و بیم از عاقبت افشای عیوب فاجران<sup>۱</sup>»

وی در ادامه به روحیات اهل استبداد و شرایط استبداد پرداخته و می‌نویسد: «لذت اهل استبداد، بر این مقصور است که شکم را اگر میسر شود، قبرستان حیوانات کنند و اگر نه، مزبله نباتات؛ و نیز لذتشان منحصر است بر تهی نمودن شهوات، گویی اجسام ایشان، دُم‌لی بر ادیم زمین خلقت شده است که وظیفه او تولید چرک و کثافت و دفع آن می‌باشد.

در عهد استبداد، عرض همه کس غیر محفوظ و عرصه هتک فاسقان مستبد و یاران شرورش می‌باشد. به خصوص در شهرهای کوچک و قریه‌ها<sup>۲</sup>» «انسان مستبد، پست‌تر از شیاطین است؛ چه، شیاطین خدای را در عظمتش نزاع نمایند ولی مستبدین با خداوند در عظمت او همسری کنند.<sup>۳</sup>»

#### ۸. ویژگی‌های اسیران استبداد:

کواکبی در باره برخی از خصایص و شرایط اسیران استبداد می‌نویسد: «اسیر استبداد در کنج خمول مانده، آتش فخرش خاموش بود. حیران‌زده و گم‌گشته است و نداند که

۱. همان، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲. همان، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۳. همان، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۴. همان، ص ۱۹۶.

قضا و قدر انداخته است. چه، در آیین یهود است که «يُدَالله على قَلْبِ الْمَلِكِ<sup>۷</sup>» و در آیین مسیح است که «إخضعوا لِلسُّلْطَانِ وَ لِأَسْطَاطَةِ الْإِلَهِ مِنَ اللَّهِ»<sup>۸</sup>.

۹. استبداد و ترقی:

نویسنده در ادامه، به تعریف ترقی و نوع ارتباط مستبد با آن پرداخته و می‌نویسد: «حرکت، سنتی معمول در آفریدگان باشد که پیوسته به آیین برآمدن و فرو رفتن مستمر است. پس ترقی، حرکت حیات است یعنی حرکت برآمدن است؛ و مقابل او فرو شدن باشد که حرکت موت است و این سنت، هم چنان‌که در ماده و اعراض آن کارگر است، در کیفیات و مرکبات آن نیز کارفرماست.

۱. همان، ص ۲۰۴-۲۰۶.

۲. دنیا زندان مؤمن است.

۳. مؤمن، مصیبت زده است.

۴. هرگاه خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد او را گرفتار می‌کند.

۵. آخر الزمان را حال بر این باشد.

۶. مرد را از دنیا لقمه‌ای چند پس بود که کمرش را به پای دارد.

۷. دست خداوند بر فراز دل پادشاه است.

۸. پادشاه را فروتنی کنید که سلطنت نباشد مگر از جانب خدا.

۸ همان، ص ۱۹۶-۱۹۸.

کند. لغزش‌های مستبد را نادیده می‌گیرد و از آنچه شنود، خود را کَرگَیِرَد. اظهارِ نداشتنِ نکویی کند و علم را به تجاهل مستور سازد و عقل را به ابله‌ی بفروشد و هر کار نیکی را به مستبد نسبت دهد و هر شَرِّی که رخ دهد از روی استحقاق به خود و جنسش نسبت دهد و چون مطالبه حقی کند، از روی عجز طلب کند. گاه در حفظ چیزی که پنهان داشتن آن ممکن نباشد، مثل: زن نکو روی و زیبا و... حیل و رزد<sup>۱</sup>.

وی از این‌که برخی ساده‌لوحان مسلمان با استناد به بعضی از روایاتی که به غلط آنها را به «قضا و قدر» تفسیر کرده‌اند، اسباب حاکمیت مستبد را فراهم می‌کنند، نالیده و می‌نویسد: «اسیر معذب، چون با دینی منسوب باشد، نفس خود را به خوش‌بختی آخرت، تسلی دهد. ساده‌لوحانِ اسلام را اسباب تسلی، زیاد باشد و از جمله آنها این است که:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ»<sup>۱</sup>، «المؤمن مُصَابٌ»<sup>۲</sup>،

«إِذَا أَحَبَّ اللهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ»<sup>۳</sup>، «هَذَا شَأْنُ آخِرِ

الزَّمان»<sup>۴</sup>، «حَسْبُ الْمَرْءِ لُقِيْمَاتٌ يُقَمِّنُ

صُلْبَهُ»<sup>۵</sup> و... زهرِ نافهمی مردم است که

مسئولیت را از مستبد برگرفته و بر دوش

وی بالطبع سیادت و آقایی خواهد داشت. غربی هر مقدار در مشرق درنگ نماید، از این صفت خارج نمی‌شود که تاجری سوداگر است.

وی برخی از کشورهای را که بر اساس قوانین سلطنت‌های منظمه ترقی یافته‌اند، جمهوری دوم رومیان، عهد خلفای راشدین، عهد انوشیروان، عهد عبدالملک اموی، عهد نورالدین شهید، عهد پطرکبیر و... می‌داند.

در سلطنت‌های منظمه غیراستبدادیه، مردم در این امور امنیت دارند: در لذت‌های جسمانی و روحانی، در آزادی خویشتن، در نفوذ رأی خود، در مزیت یافتن بر دیگران به سبب فضیلت.

\* هر زمان که ترقی ترکیب در ملتی بدین درجه رسید که هر فردی مستعد باشد تا جان و مال خود را فدای ملت سازد، در آن هنگام ملت از جان و مال او بی‌نیاز گردد. در چنین ملتی، درجات حیات این‌گونه خواهد بود: نخستین درجه، حیات ملت و سپس آزادی شخص و سپس

ترقی حیات، نخست ترقی جسم است از حیث صحت و لذت؛ و سپس ترقی در ترکیب خانواده و قبیله؛ و سپس ترقی در قوت با علم و مال؛ و سپس ترقی در اخلاق؛ و سپس ترقی در روح.

استبداد، سیر را از ترقی به انحطاط و از رُستن به نیستی بدل می‌کند و کارها بر سر ملت آورد که آنها را به درجه حیوانات رساند و میل طبیعی آنها را از طلب ترقی، به طلب پستی تغییر دهد تا حدی که گاه اگر بخواهند آنها را ترقی واقعی دهند، ایامی روزند. در اسیران استبداد، هیچ حرکتی یافت نمی‌شود و ملامت ایشان به غیر از زبان ارشاد، ستم‌کاری به آنهاست.<sup>۱</sup>

نویسنده در ادامه، ارشادنامه مفید و طولانی‌ای را خطاب به مسلمانان ذکر می‌کند و از دیگران هم می‌خواهد که به این روش، قوم خود را ارشاد کنند و آنها را از یوغ استعمار نجات دهند. در قسمتی از این ارشاد نامه آمده است:

«ادعای دین‌داری غربی در مشرق، مانند صفیر صیاد است در پس دام. غربی از شرقی، در علم و ثروت و عزت بسی برتر است. پس چون با شرقی هم‌وطن گردد، بر

**نگاهی اجمالی به مطالب منحصراً به فرد  
تنبيه الامة**

۱. مشروعیت و مقبولیت مشارکت

سیاسی:

در زمینه مقبولیت مباحث سیاسی، میرزای  
نایینی از جنبه‌های عرفی، تاریخی و  
استدلال‌های عقلی استفاده می‌کند تا در  
ریشه‌های مباحث فکر سیاسی خود، به  
نحوی «شرعی» و «عقلی» را در کنار هم مورد  
استفاده قرار داده باشد. در این زمینه، او نه  
تنها به تاریخ ایران باستان استناد می‌ورزد،  
بلکه رأی حکمای فرنگ را هم در یکی -  
دو مورد طرح می‌کند و در تلفیق و ترکیبی  
از این موارد با نظریه دانشمندان اسلامی  
در حکمت عملی به بحث می‌پردازد.<sup>۳</sup> به  
عنوان نمونه، وی می‌نویسد: «شدت  
اهتمام عظمای از سلاطین متقدمین فرس  
و روم، در انتخاب حکمای کاملین در علم،  
برای وزارت و تصدی قبول آنان هم با  
کمال تورع از ترفع قاهرانه از این جهت

شرفش و سپس طایفه‌اش و... و گاه باشد  
که احساسات او شامل تمامی عالم  
انسانیت گردد؛ آدمیان قوم او باشند و  
تمامی زمین وطنش گردد».

هرچند کواکبی در این ارشادنامه،  
تذکرات مفید و سودمندی را به مسلمانان  
هدیه می‌کند؛ اما در دل نقد خود، نوعی  
تعریف و تمجید را هم نسبت به غرب  
دارد؛ چرا که کشورهای غربی را کشورهای  
منظمه می‌نامد و... اما مرحوم نایینی در  
عین این‌که از استبداد کشورهای اسلامی  
می‌نالند و برای خلاصی از آن چاره‌اندیشی  
می‌کند، استعمار کشورهای غربی را هم  
فراموش نکرده است. وی رفتار  
استعمارگرایانه غربیان را نسبت به ملل  
اسلامی و آسیایی، وقیحانه و غیرانسانی  
می‌داند و در برابر این رویه اعتراض کرده و  
می‌نویسد: «چنان‌چه رفتار دولت انگلیس  
فعالاً مبعوضی به ملت انگلیسیه، چون کاملاً  
بیدارند، مسئوله و شورویه و نسبت به  
اسراء و اذلاء هندوستان و غیرها از ممالک  
اسلامیه که به واسطه بی‌حسی و خواب  
گران، گرفتار چنین اسارت و باز هم در  
خوابند، استبدادیه و استبدادیه است».<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۲۶ - ۲۳۵.

۲. نجفی، موسی، اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه  
معرفت سیاسی و غرب‌شناسی، ص ۱۴۶، ۱۴۷.

۳. نجفی، موسی، تعامل دیانت و سیاست در ایران، ص

سیاست، حقوق مشترکه بین الملل و اطلاع بر دقایق و خطایای حیثی معموله بین الدول و خبرت کامله به خصوصیات وظایف لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر؛ دوم: بی غرضی و بی طمعی؛ و الا... موجب تبدل استبداد شخصی به استبداد جمعی و آسوء از اول خواهد بود؛ سوم: غیرت کامله و خیرخواهی نسبت به دین و دولت و وطن اسلامی و نوع مسلمین، بر وجهی که... ناموس اعظم کیش و آیین را اهم نوامیس بداند.<sup>۱</sup>

وی، سه وظیفه عملیه کلی نیز برای نمایندگان ذکر می‌کند؛ اول: تعدیل خراج و تطبیق دخل و خرج مملکت؛ دوم: تشخیص کیفیت قرارداد دستورات و وضع قوانین و ضبط تطبیق آنها بر شرعیات و تمیز مواد قابله نسخ و تغییر از ماعدای آن؛ سوم: تجزیه قوای مملکت به طوری که هر یک از شعب، وظایف نوعیه را در تحت ضابطه و قانون صحیح علمی منضبط نموده، اقامه آن را با مراقبت کامله در عدم

حفظ نظامات داخلیه و تحفظ از مداخله اجانب) بوده است.<sup>۱</sup>

نایبانی از سوی، برای مردم و حق انتخاب آنان و آزادی‌های سیاسی‌شان ارج و اعتبار فوق‌العاده‌ای قایل شده و معتقد است که آزادی قلم و بیان و مانند آن، از مراتب آزادی خدادادی بوده و حقیقتش عبارت از رها بودن از قید تحکیمات طاغوت‌هاست؛ و از سوی دیگر، دخالت مردم در سیاست را به اصل شورا و امر به معروف و نهی از منکر ارجاع می‌دهد و معتقد است که این حق عمومی را هیچ کس و هیچ اصلی نمی‌تواند نقض کند و یا در آن شبهه بیندازد. وی در جواب عدم مشروعیت اکثریت و بدعت بودن آن به سه دلیل استناد می‌کند: اول، دلیل از قرآن (اصل شورا)؛ دوم، روایت (مقبوله عمر بن حنظله)؛ و سوم، از جهت حفظ نظام.<sup>۲</sup>

## ۲. شرایط و وظایف نمایندگان:

مرحوم نایبانی، سه شرط کلی برای نمایندگان ملت در مجلس شورا ذکر می‌کند؛ اول: علمیت کامله در باب سیاست و فی الحقیقه، مجتهد بودن در فن

۱. نایبانی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۲۹ - ۳۰.

۲. نجفی، موسی، همان، ص ۱۷۱.

۳. نایبانی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۱۱۹ - ۱۲۱.

تجاوز از وظیفه مقرر به عهده کفایت و درایت مجربین در آن شعبه بپارند.<sup>۱</sup>

### ۳. عزت و استقلال مسلمانان:

عزت و استقلال مسلمانان، در سایه نابودی استبداد و تشکیل حکومت مشروطه است. نایینی، انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان و پیشرفت و برتری مسیحیان؛ هم چنین تهاجم گسترده غرب را از پیامدهای حکومت استبدادی می داند و بر این باور است که اگر مسلمانان سستی و غفلت را کنار نگذارند، مانند بیشتر مسلمانان آفریقایی و آسیایی، محکوم دولت های نصرانی خواهند شد. بنابراین، عزت و استقلال مسلمانان حکم می کند که حکومت استبدادی را به حکومت مشروطه دگرگون کنند.<sup>۲</sup>

### حکومت ولایت فقیه:

از دیدگاه نایینی حکومت شایسته در دوره غیبت، حکومت فقیه جامع الشرایط است. مبنای این فتوای وی در تنبیه الامه که «اگر یکی از مجتهدان جامع الشرایط به والی اذن در حکومت دهد، ظلم به مقام امام - در مقابل ظلم به مقام خدا و نفوس مردم - نیز برداشته می شود و حکومت مشروعیت

کامل خود را باز می یابد»، ولایت مجتهد دارای شرایط در زمان غیبت است. از همین روی، وی مجلس شورای اسلامی را آن گاه مشروع می داند که گروهی از مجتهدان عادل و یا نمایندگان ایشان به دقت سیر قانون گذاری را زیر دید داشته باشند و قانون های گذارده شده را تصحیح و تنفیذ کنند.<sup>۳</sup>

### ۴. جواب دادن به شبهه ها، اشکال ها و

#### مغالطه ها درباره مشروطیت:

مرحوم نایینی فصل چهارم کتابش را به جواب دادن به مغالطه های سیاسی که در زمان وی ابراز می شده، اختصاص داده است. وی در پاسخ مغالطات، با هفت گروه به احتجاج می پردازد: مستبدان، جهال اخباریه، علمای سوء، عوامل استبداد، شبهات عامیه، جهله متنکسین و کسانی که نه از باب مغالطه، بلکه از روی اختلاف آرای فقهی مسأله طرح می کنند.<sup>۴</sup> برخی از

۱. همان، ص ۱۲۲ - ۱۳۵.

۲. مجله حوزه، مقاله مبانی فکری - سیاسی نایینی، مزیّنائی، محمد صادق، شماره ۷۶، ۷۷، ص ۱۶۸.

۳. همان، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.

۴. نجفی، موسی، تعامل دیانت و سیاست در ایران، ص ۱۷۶.

ایشان و نمایندگانشان؛ و در زمان غیبت، نایبان خاص و عام آنها این وظیفه را به انجام می‌رسانند.<sup>۳</sup>

مغالطاتی که وی در این بخش به طور مبسوط به آنها پرداخته و جواب مقتضی می‌دهد، مغالطه درباره «اصل مبارک حریت»، «اصل طاهر مساوات»، «ترتیب اصل دستور محدد» (قانون اساسی)، گذاشتن هیأت نظار و عقد مجلس شورای ملی و... می‌باشد.<sup>۱</sup>

۵. مشروعیت قوانین مجلس شورای

ملی:

به باور مرحوم نایینی نظام سیاسی، قانون اساسی و... لازم نیست که از پیش با همان قالب در شریعت وجود داشته باشد. در مشروع بودن این قانون‌ها، همین قدر کافی است که بر اساس مصالح نوعی تنظیم شده باشند و مفاد آنها ناسازگاری با احکام شرع نداشته باشند.<sup>۲</sup> وی در تبیین قلمرو این قوانین، احکام اولیه و ثانویه را به منصوصات و غیرمنصوصات تقسیم می‌کند و بر این باور است که در قسم نخست، چون حکمش در شریعت روشن است و قابل تغییر و نسخ نیست، نیازی به قانون‌گذاری ندارد. اما قسم دوم، تابع مصالح و مقتضیات زمان و مکان است که در زمان حضور امام معصوم علیه السلام، خود

۱. نایینی، تنبیه الامه و تنزیه الملة، ص ۹۴-۱۰۸.

۲. مجله حوزه، مقاله مبانی فکری - سیاسی نایینی، مزینانی، محمد صادق، شماره ۷۶-۷۷، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۷۸-۱۷۹.



## منابع:

۱. آدمیت، فریدون؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران؛ چ اول، تهران: پیام، ۱۳۳۵.
۲. حایری، عبدالهادی؛ تشیع و مشروطیت؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۳. حرز الدین بن علی، محمدحسین؛ تراجم العلماء و الادباء؛ ج ۶۱؛ نسجف: مطبعه النجف، ۱۳۸۳ ق.
۴. انصاری، مهدی؛ شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (رویارویی دو اندیشه)؛ چ سوم؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۵. صاحبی، محمدجواد؛ اندیشه اصلاحی در نهضت‌های اسلامی؛ چ سوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۶. عنایت، حمید؛ سیری در اندیشه سیاسی غرب؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
۷. کسواکبی، عبدالرحمن؛ طبایع الاستبداد یا سرشت‌های خودکامگی؛ ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار؛ نقد و
- تصحیح محمدجواد صاحبی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۸. نجفی، موسی؛ بنیاد فلسفه سیاسی در ایران (عصر مشروطیت) تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
۹. مزینانی، محمدصادق؛ مقاله مبانی فکری - سیاسی نایینی؛ سال ۱۳؛ شماره ۷۶-۷۷ (مهر، آبان، آذر و دی ۱۳۷۵).
۱۰. نایینی، محمدحسین؛ تنبیه الامة و تنزیه الملة؛ مقدمه و توشیح سید محمد طالقانی؛ چ نهم؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸.
۱۱. نجفی، موسی؛ تعامل دیانت و سیاست در ایران؛ چ اول؛ تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.
۱۲. نجفی، موسی؛ اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه معرفت سیاسی و غرب‌شناسی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی